



پیغام عشق

قسمت دویست و هشتاد و هفتم





نکاتی از برنامه ۸۶۲ گنج حضور

👉 تسلیم، پذیرش اتفاق این لحظه بدون قید و شرط، قبل از قضاوت و رفتن به ذهن است. پذیرفتن رویداد این لحظه به معنای این نیست که ما با موضوع آن موافق هستیم بلکه فضا را می‌گشاییم تا از عقل فضای گشوده‌شده استفاده کرده و وضعیت مورد نظر را تغییر دهیم.

👉 انسان با من ذهنی و مرکز همانیده با طبیعت و انسان‌های دیگر بیگانه می‌شود، در کنار آن‌ها زندگی کرده اما با آن‌ها بیگانه و غریبه است! یا این که به طور مثال زحمت می‌کشد اما شغلش را دوست ندارد چرا که خرد و شادی زندگی به کارش نمی‌ریزد! او با خودش و با خدا نیز بیگانه است.

👉 وقتی ما انسان‌ها با چیزها همانیده شدیم، داشتن را با بودن یعنی عدم و ذات خود یکی گرفته‌ایم، ما فکر می‌کنیم هرچه بیشتر داشته باشیم، زندگی‌مان بیشتر می‌شود و چون نداریم یا کم داریم بنابراین ناقص هستیم! درواقع یک نارضایتی و مقاومت نسبت به این لحظه و رویداد آن در ما به وجود می‌آید که از خصوصیات و ذات من ذهنی‌ست.

👉 خوشحالی انسان در من ذهنی به خاطر به دست آوردن چیزها نیز موقتی و سطحی‌ست چرا که نارضایتی که در ذات من ذهنی وجود دارد، خود را نشان داده و منجر به ایجاد مقاومت می‌شود.

👉 کار من ذهنی خوب و بد کردن است و با دویی کار می‌کند. از دید من ذهنی چیزی که همانیدگی را زیاد می‌کند خوب است؛ و چیزی که همانیدگی را کم می‌کند بد است و به این ترتیب همه چیز را قضاوت می‌کند.

👉 همین که فضا را باز می‌کنیم ذهن ما خاموش می‌شود و بلافاصله یک هشیاری جدید که از قبل بوده خودش را به ما نشان داده و می‌گوید: مراقب باش تا دوباره چیزی را از بیرون به مرکزت راه ندهی!

👉 ما با دید همانیدگی‌ها نمی‌توانیم مرکز عدم و فضای گشوده‌شده را حفظ کنیم زیرا وقتی که فضا را باز می‌کنیم از افراد دیگر انتظار کمک داریم، در صورتی که بعد از فضاگشایی نباید از فرد دیگری غیر از خدا کمک بگیریم؛ همین که فضا را



باز می‌کنیم کمک زندگی برای ما کافی‌ست، و نباید از جهان بیرون حتی از عارفان و پیامبران درخواست کمک کنیم در این حالت ما فضاگشایی می‌کنیم، اما موفق نمی‌شویم!

🔥 ما باید تحت هر شرایطی اطراف اتفاق این لحظه فضا را باز کنیم، احساس رضایت کرده تا از کمک، خرد و رحمت خداوند برخوردار شویم.

🔥 ما در ذهن وابسته به سبب‌ها، علت‌ها و معلول‌ها هستیم؛ فکر می‌کنیم که یک چیزی سبب به وجود آمدن چیز دیگری می‌شود! در صورتی که زندگی با قانون علت و معلول ذهنی کار نمی‌کند.

🔥 اتفاق این لحظه را قضا یعنی اندیشه، اراده الهی که هر لحظه می‌خواهد به ما کمک کند به وجود می‌آورد. و من ذهنی اجازه نمی‌دهد این کمک به درستی صورت پذیرد. چراکه ما به عنوان من ذهنی قضاوت و مقاومت داشته و به کن‌فکان خدا و یاری او پاسخ مثبت نمی‌دهیم.

🔥 انسان دو جور می‌بیند: یکی با من ذهنی و دیگری با عدم. شما نباید فکر کنید انسان با فضاگشایی درست نمی‌بیند و تشخیص نمی‌دهد! اگر شما آن فضا را باز کنید، خواهید دید چیزهایی را می‌بینید که ذهن، آن‌ها را نمی‌بیند. ذهن فقط پارازیت‌های ذهنی را می‌شنود. خیلی مواقع صحبتی از شخصی می‌شنویم، ولی دل ما یک چیز دیگر می‌بیند، متوجه می‌شویم که این شخص دروغ می‌گوید و آن طوری که وانمود می‌کند، نیست! پس عدم و سکون درون ما شعور دارد، می‌تواند ببیند و تشخیص بدهد.

🔥 شما نباید نگران رهایی از همانیدگی‌ها باشید. وقتی فضا را باز می‌کنید، خداوند قدم بر مرکزتان می‌گذارد، همانیدگی‌ها و دردها به لرزه افتاده و می‌افتند، گذشته و آینده کنار رفته و شما در این لحظه ابدی مستقر می‌شوید؛ اگر فضا را باز کنید، مقاومت و ستیزه نکنید و با ذهنتان اصرار نکنید که همانیدگی‌ها بیفتند، تبدیل هشیاری شروع شده و خدا درون و بیرونتان را اداره می‌کند.



این جهان زیباست ما با دیدن ذهنی آن را زشت دیده و زشتش می‌کنیم. در واقع آلودگی بیرون انعکاس مرکز آلوده ماست؛ هر جا شما آلودگی می‌بینید، شهرها کثیف است و مردم در طبیعت، کنار ساحل و... زباله می‌ریزند معنی‌اش این است که درون کثیف و مرکز همانیده و پُر از درد آن‌ها در بیرون منعکس شده است. در مقابل هر کسی بیرونش تمیز است و زندگی‌اش نظم دارد، پاکیزگی درونش را منعکس می‌کند.

خودتان را بازبینی کنید و ببینید در کدام یک از دو حالت زیر هستید؟ اگر لحظه به لحظه زیبایی در چهار بُعدتان، در روابط، کار و در تمام شؤونات زندگی‌تان ظاهر می‌شود بدانید که خدا در درون شما دارد کار می‌کند و شما هر لحظه فضاگشایی می‌کنید و مقاومت‌تان صفر است. اما اگر در زندگی‌تان زشتی، مسئله و مانع و... ایجاد می‌شود، بدانید من ذهنی دارد کار می‌کند! شما هر لحظه در حال مقاومت، قضاوت و ستیزه با اتفاق و فرم این لحظه هستید.

شکر در ذات عدم، در ذات فضای گشوده شده است و کسی که فضای درونش گشوده شده شکر و رضا دارد؛ در مقابل ناشکری، زیاده‌خواهی، نارضایتی از اتفاق این لحظه در ذات من ذهنی است و چنین انسانی آسمان درونش باز نشده، رضا نداشته و عاشق جسم‌ها و همانیدگی‌هاست.

شما به عنوان حضور ناظر به من ذهنی لجباز خود که می‌خواهد فضا را ببندد و واکنش نشان داده و با فرم این لحظه بستیزد بگوید: ای من ذهنی، من به حرف تو گوش نمی‌دهم، تو امتحانت را در چالش‌های مختلف زندگی پس داده‌ای و به اندازه کافی به من ضرر زده‌ای!

تو نه تنها از عهده چالش‌های زندگی برنیامدی بلکه دائماً مسئله ساخته و به جای حل کردن مسائل، آن‌ها را بیشتر کردی. تمام موانع زندگی‌ام را تو به وجود آوردی و نگذاشتی من زندگی کنم اما اینک من به لطف خدا آگاهانه با وجود مخالفت‌های تو فضا را در اطراف اتفاق این لحظه می‌گشایم و از کمک خداوند برخوردار می‌شوم.

به راستی آیا یک حیوان به خودش صدمه می‌زند؟ آیا ما تا حالا حیوانی دیده‌ایم که بر ضد خودش عمل کند؟ حیوان دنبال راحتی خودش است. ولی ما به عنوان من ذهنی با ایجاد مانع، مسئله و دشمن به خودمان ضرر می‌زنیم. ما نمی‌توانیم



بفهمیم که نباید در خانواده اوقات تلخی کرده و دیگران را به واکنش واداریم. اما برعکس چیزی می‌گوییم تا دیگران عصبانی شوند و بدین ترتیب مسائل را ایجاد می‌کنیم و سپس می‌خواهیم با ذهن آن‌ها را حل کنیم و درد می‌کشیم؛ ما نیروی زندگی را تلف کرده و به خود و دیگران ضرر می‌زنیم.

👉 ما ذاتاً به‌عنوان هشیاری و امتداد خدا عاشق دنیای بیرونی و همانیدگی‌ها نیستیم؛ زیرا وقتی به همه خواسته‌هایمان هم برسیم اگر حضور نداشته باشیم، شاد و آرام نمی‌توانیم باشیم چراکه شادی و آرامش از مرکز عدم می‌آید.

👉 فضاگشایی حقیقی ذهن را ساکت می‌کند و می‌توانید من‌ذهنی را بشناسید، هرچه بیشتر می‌شناسید بیشتر از شرش راحت می‌شوید، باید بدانید با من‌ذهنی، نمی‌توانیم من‌ذهنی را بیندازیم.

👉 اگر شما بخواهید به حضور زنده شوید فقط به‌خاطر این که از همانیدگی‌ها رها شده و دردها تمام شوند یعنی دیگر رنجش، کینه، ترس، حسادت، احساس گناه، تنهایی، جدایی و ... نداشته باشید به بیراهه رفته، در ذهن می‌مانید و پیشرفت نمی‌کنید، این‌ها نمی‌توانند منظور ما در یکی شدن با خدا باشند؛ زیرا منظور اصلی از آمدن ما به این جهان، زنده شدن به بی‌نهایت و آگاه شدن از ابدیت خدا در این لحظه است.

👉 اگر شما فضا را باز کنید حجت شما آن فضای گشوده شده و عشقی ست که در درون حس می‌کنید. شما نباید چگونگی احوال خود را از دیگران پرسید و خواهان تأیید و توجه آن‌ها باشید؛ زیرا افرادی که به دنبال تأیید و توجه از دیگران هستند حتی به دلیل امور معنوی، در ذهن بوده با من‌ذهنی کار می‌کنند. یا این که شما نباید با من‌ذهنی از انسانی که به بی‌نهایت خدا زنده شده تعریف و تمجید کنید، چراکه فقط با این کار حالت حضورش را کم کرده و فایده‌ای هم برایش ندارد.

👉 شما هم‌هویت‌شدگی‌ها، دردها و رنجش‌هایتان را نمی‌توانید با ذهن بیندازید، اصلاً امتحان هم نکنید، ولو این که می‌دانید مثلاً با همسرتان هم‌هویت هستید و یا از کسی رنجش دارید اما اگر فضا را باز کنید، در هشیاری‌تان نگه دارید که من تابع فضا هستم و در اطراف اتفاقات فضا باز می‌کنم. آن فضای گشوده‌شده، آن عنایت، جذبه و لطف ایزدی، به شما کمک خواهد کرد؛ پس از مدتی می‌بینید همانیدگی و درد یا رنجشی نمانده است.



🔥 شما باید ببینید که من ذهنی تان چگونه برای شما مانع، مسئله و دشمن درست می کند، پرهیز کنید و مواظب باشید.

🔥 گاهی شما می گوید من می خواهم به خوشبختی برسم، شادی و آرامش می خواهم، ولی یک دفعه صدایی در سر شما می گوید: نه نمی خواهم. این من ذهنی ست که نمی خواهد چون از جنس شادی نیست. اگر بتوانید فضا را باز کنید، آن فضای گشوده شده، خوشبختی، شادی و آرامش می خواهد، چرا که از آن جنس است.

🔥 یکی از دلایلی که مردم نمی توانند مرکزشان را به طور دائمی عوض کنند، موفق نمی شوند و شکست می خورند، این است که تعهدشان به مرکز عدم کامل یا پیوسته نیست، چند وقتی روی خودشان کار کرده و ادامه نمی دهند، یا این که با ذهنشان فضاگشایی می کنند یعنی حقیقتاً تسلیم نمی شوند.

🔥 خداوند هر لحظه می خواهد هشیاری ما را از زندان همانیدگی ها و از من ذهنی بزایاند و ما را به سوی خودش بکشد، اما ما در ستایش اشکال داریم، همانیدگی ها را در مرکزمان گذاشته، و می ستاییم و به جای این که با فضاگشایی از خدا عقل و خرد بگیریم از اجسام و همانیدگی های مرکزمان می گیریم، بنابراین عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت ما پوشالی است.

🔥 آن قدر دید من ذهنی بر ما مسلط است که اصلاً فکر نمی کنیم غیر از هشیاری جسمی هشیاری دیگری وجود دارد. پیامبران واسطه هستند تا یک جایی ما را قانع کنند که این من ذهنی خدا نیست و تو ای انسان من ذهنی نیستی بنابراین باورها و دردهایت را نپرست؛ مرکز تو باید خالی باشد.

سؤالهایی که در برنامه ۸۶۲ گنج حضور آقای شهبازی مطرح فرمودند:

🔥 آیا من منظور آمدن به این جهان را فهمیده ام؟

🔥 آیا من دوستی، ولایت و هدایت خدا را برگزیده ام؟

🔥 آیا من شیر دنیا و من ذهنی هستم یا شیر خدا بوده و در مرکزم فقط خدا هست؟

🔥 آیا من خدا را در درونم می بینم؟



🔥 آیا من می‌توانم این لحظه تسلیم شده، فضا را باز کنم سر و عقل من ذهنی‌ام را به دست خدا بسپارم و به جای عقل من ذهنی، عقل خدا را بگیرم؟

🔥 آیا من به‌طور کامل تسلیم می‌شوم یا به‌وسیله ذهن تسلیم می‌شوم؟

🔥 آیا وقتی می‌خواهم فضا را باز کنم به خاطر علاقه‌ام به یک چیز بیرونی فضاگشایی می‌کنم یا فضاگشایی من برای زنده شدن به خداست؟ یا این که من فضا را باز می‌کنم به شرط این که به زودی دردها و وضعیت‌های بیرونی‌ام درست شوند؟

🔥 آیا من همه چیزهای آفل مانند فکر، درد، تصویر ذهنی فرزند، همسر، دوست، مال دنیا را لا کرده و از مرکز بیرون کرده‌ام؟

🔥 چرا من این قدر به خودم و جسمم آسیب می‌زنم؟

🔥 آیا این لحظه من جلوی آفتاب خدا، زندگی و عشق را که در درونم طلوع می‌کند، گرفته‌ام؟

🔥 آیا من فرق بین ذهن و عدم را می‌دانم؟

🔥 چه موقعی من از حالت فضاگشایی و وحدت خارج می‌شوم؟

🔥 آیا من فعالیت‌های ذهنی را فعالیت‌های معنوی می‌دانم؟

🔥 آیا من حتی بعد از فضاگشایی کمک دیگری غیر از کمک خدا را می‌خواهم؟ یا این که مثل ابراهیم خلیل می‌گویم من احتیاجی به کمک کسی نداشته و خدا در فضای گشوده شده برای من کافی است؟

🔥 آیا من توانسته‌ام رنج‌هایی را که همانندگی‌ها به من داده‌اند، به وسیله من ذهنی یا من‌های ذهنی از میان بردارم؟

🔥 آیا از مردم می‌پرسم که به کمک من احتیاج دارید و برای کمک به دیگران آماده‌ام؟



آیا خدا برای نگهداری بنده‌اش کافی نیست؟ یعنی وقتی من فضا را باز کرده و با خدا یکی می‌شوم، خدا برای راهنمایی و نگهداری من کافی نیست؟

آیا من به وحدت واقعی با خدا می‌رسم یا ذهناً به این کار ادامه می‌دهم؟

بهار



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۶۵، برنامه ۸۶۲

دلِ گردونِ خلل کند، چو مه تو نهان شود

چو رسد تیرِ غمزهات، همه قدها گمان شود

وقتی که مرکز هم‌هویت شده پیدا می‌کنیم دیگه آن مه، زندگی خودش را پنهان می‌کند. آن موقع است که دیگه اشارات خداوند به ما نمی‌رسد. یعنی وقتی درد وارد زندگی مان می‌شود در واقع داره پیغام می‌دهد که یک چیز آفل و گذرا، مرکز توجه ما قرار گرفته است. یعنی شروع کردیم بادام پوک کاشتن، یعنی آرامش و شادی بی‌سبب جای خودش را با درد و رنجش و خاصیت‌های مخرب من‌ذهنی عوض کرده است.

درختان مقاومتی از خودشان درمقابل باد و دم زندگی ندارند یعنی شکر و سپاسگزاری بی‌چون وچرا در برابر زندگی. خداوند هر لحظه ما را با اتفاقات به چالش می‌کشد و مورد امتحان قرار می‌دهد، تا هم‌چون دانه‌ای که در خاک کاشته می‌شود یاد بگیریم که دست از مقاومت و ستیزه برداریم، تا سبز بشویم و سر از خاک هم‌هویت‌شدگی‌ها بیرون بزنیم. اجازه بدهیم که زمین خدا هم‌هویت‌شدگی‌هایمان را بخورد و ما را پرورش بدهد تا گرگ من‌ذهنی‌مان را تبدیل به چوپان خدا کند.

دیگر لازم نیست که بترسیم، چراکه یاد گرفتیم با عدم کردن مرکزمان و با ناظر بودن بر افکارمان فضاگشایی کنیم و در پناه و امان خداوند قرار بگیریم. در این حالت هست که دزد من‌ذهنی دیگر نخواهد توانست انرژی زنده ما را بدزد و به هدر بدهد. وقتی انسان‌هایی هم‌چون آقای شهبازی نازنین سلاح‌دار و سلحشور این کاروان هستند، دیگر چرا از من‌ذهنی بترسیم. سفره کرم خداوند با کمک انرژی حضرت مولانا پهن شده و هرکسی که حاضر است در این راه روی خودش کار کند، می‌تواند با صبر و شکر به انتظار دیدار و ملاقات با یار بنشیند. پس در این راه باید که انصتوا، خاموشی زبان و ذهن را رعایت کرد و با صدق دل و توکل به خدا پیش رفت. پرچم رضایت را به‌دستمان دادند که از ابر عنایت، برکت خداوند شامل حالمان بشود. هم‌نشینی با انسان‌های به حضور رسیده هم‌چون آقای شهبازی نازنین و دیگر عزیزان



را قسمت‌مان کردند، که از ارتعاش مرکز حضورشان، دل ما نیز به زندگی ارتعاش پیدا کند، و ما را هدایت می‌کنند که از مرحله تقلید عبور کنیم و به مرحله تحقیق و وصل شدن به درون خودمان برسیم.

در این راه تمام کائنات، از هوی هوی باد گرفته تا شیرافشانی ابر، در انتظار به حضور رسیدن ما هستند. و در این راه به ما یاد داده می‌شود که چه‌طور فضاگشایی کنیم. فضاگشایی کنیم نه از برای فقط بهتر شدن حالمان، یا زیاد شدن پولمان، بلکه فضاگشایی کنیم با صدق دل، فقط و فقط برای فتح مرکزمان، برای زنده شدن به او... که در این میان هیچ کس و هیچ چیزی نگنجد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۹۶۱ تا ۲۹۶۲

من نخواهم رحمتی جز زخم شاه

من نخواهم غیر آن شه را پناه

غیر شه را بهر آن لا کرده‌ام

که به سوی شه توّلا کرده‌ام

و در این راه هیچ پناهی غیر از خود او را خواهان نیستم و همه چیز را لا می‌کنم و گواهی می‌دهم که تنها به او توکل کنم چرا که...

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۴

کار من، سربازی و بی‌خویشی است

کار شاهنشاه من، سربخشی است



با سلام خدمت استاد عزیز و مهربان و همه اعضای محترم گنج حضور، امروز می‌خواهم اصل دهم از قانون اساسی خودم را توضیح دهم، چنانچه صلاح دانستید با اعضای برنامه به اشتراک گذارید.

اصل دهم، غیبت نکنم:

یکی از آفت‌های من‌ذهنی غیبت است. زمانی که پشت سر کسی از بدی‌هایش یا خصوصیت منفی او نزد دیگران صحبت می‌کنیم. همان‌طور که استاد عزیز فرمودند: من‌ذهنی با غیبت کردن همیشه دو پیام به مخاطبش می‌دهد: اول این که من حامل خبری هستم که تو آن را نمی‌دانی، پس من نسبت به تو مهم‌تر و بالاترم. دوم این که با ذکر عیب و ایراد دیگران، به‌نوعی این پیام را به مخاطب می‌دهیم که من فاقد آن عیب و ایراد هستم پس باز هم من برترم.

در بسیاری از موارد دیده‌ام که غیبت برای من‌ذهنی نوعی عادت و تفریح محسوب می‌شود، مثلاً در جمعی حضور دارد، افراد دائماً از بقیه گله و شکایت می‌کنند، از بقیه که غایب هستند ایراد گرفته و پشت سر آنان حرف می‌زنند، سایرین هم به‌نوعی در همین کار رقابت می‌کنند و از هم سبقت می‌گیرند. درحقیقت وقتی غیبت می‌کنیم انگار خودمان مبرا از آن عیب و ایراد هستیم و آن ویژگی منفی فقط در دیگران است. مولانا در دفتر اول مثنوی می‌فرماید:

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۱۹

ای بسا ظلمی که بینی در کسان

خوی تو باشد در ایشان ای فلان

بنابراین آن عیب و ایرادی که در دیگران می‌بینیم، چه بسا در خودمان هست و حتی بیشتر، ولی من‌ذهنی تمایلی به دیدن عیوب خود ندارد. اما اگر تصمیم گرفتیم که دل را عدم کنیم و خود را از هم‌هویت‌شدگی‌ها نجات دهیم، در قدم اول باید خودمان را آن‌گونه که هستیم با همه خبط و خطای خود بپذیریم. اعتراف به آن چه که هستیم و همه آن هم‌هویت‌شدگی‌ها مقدمه روشنایی حضور است. حضور ناظر یکی از ابزارهای ما برای رهایی از هم‌هویت‌شدگی‌هایی



نظیر غیبت است. فاصله گرفتن از جماعتی که مستعد غیبت است. شرکت نکردن در گفتگوی دیگران، لا کردن لحظه به لحظه افکاری که در ما هیجانات منفی ایجاد کرده و ما را به سوی خود می کشد و دائماً در صدد وسوسه کردن ما برای هم رنگ جماعت شدن و تقلید از دیگران است.

با امید به این که دانش مدرسه مولانا و زحمات آموزگار عزیزمان، منجر به تعهدی قوی در ما گردیده و تنها به ماندن در مرحله آموختن و دانستن بسنده نکرده و آموخته ها را در رفتار روزانه و عادی خود نهادینه کنیم.

با تشکر فراوان علی 🌸

سلام دوستان عزیز

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۵۹

هرگز خزان بهار شود؟ این مجو، محال

حاشا، بهار همچو خزان زشتخوی نیست

زشتخویی مقایسه است، واکنش نشان دادن است، ستیزه کردن، مقاومت کردن، قضاوت کردن است. حال از خود

می پرسم آیا می خواهم بدون نظارت دیگران روی خودم کار کنم؟

آیا درد را لذت می دانم و درد پخش می کنم؟

آیا دیگران را به واکنش وادار می کنم؟

آیا اگر کسی از جا می پرد من هم می پرم و از او تقلید می کنم؟

آیا جهان را جدی می گیرم و زرنگی می کنم؟

همه اینها نشان می دهد که در خزان من ذهنی هستیم. پس باید بدون خوب و بد کردن، اتفاق این لحظه را بپذیرم تا

روی پای هشیاری بایستم و خرد زندگی از من عبور کند.

با سپاس از همه عزیزان که از پیام هایشان بسیار آموختم.

زهرا از مشهد 🌸🌸



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com